



درس تفسیر سوره مبارکه نور - جلسه ۳۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۵) لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۵۲)﴾

انواع سه گانه خلقت حیوانات جنبنده

بعد از بیان آفرینش آسمانها و زمین و تبیین کیفیت پیدایش و پرورش باد و باران و امثال اینها آفرینش حیوانات جنبنده را مطرح فرمود در نوبتهای قبل اشاره شد که حیوانات جنبنده بعضی روی توالدند مثل گوسفند و امثال گوسفند بعضیها بر اساس تخم گذاری اند مثل مرغ و امثال مرغ بعضیها هیچ کدام از این دو قسم تولید یا توالد نیستند نظیر کرمهای زیرزمینی کرمهایی که درون میوه پیدا می شوند و مانند آن این به معنای خَلْق الساعه بودن کرم نیست مدتها طول می کشد تا ذرات ریزی پیدا بشود (اولاً) تبدیل بشود به این حیوان (ثانیاً) ولی به هر تقدیر این

نه توالد است نه تولید نه از سنخ گوسفند و امثال گوسفند است که در رَحِمِ مادر متولد می‌شود نه از سنخ تخم‌گذاری مرغ است معنایش خلق الساعه بودن نیست معنایش بطلان قانون تکامل نیست.

مبیین بودن قرآن و پیامبران در طول خداوند جهت بیان معارف و احکام

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم گاهی فعلی را به خدا اسناد می‌دهد گاهی همان فعل را به قرآن اسناد می‌دهد گاهی همان فعل را به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد می‌دهد اسنادش به ذات اقدس الهی بالاصاله است به قرآن و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالتبع است یا بالمظهریت است جریان تبیین در این سوره از همین قبیل است خداوند در همین سوره مبارکه «نور» آیه هجده تبیین آیات را به خود اسناد داد فرمود:

﴿وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ﴾ خدا توضیح می‌دهد تشریح می‌کند با بیان شفاف شما را آگاه می‌کند وقتی خدا مبیین آیات بود آیات می‌شود مبیین بالدرجه اولی^۱ بعد می‌شود مبیین در درجه ثانیه اگر در همین سوره مبارکه «نور» آیه ۳۴ فرمود: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾ برای اینکه خدا آیات را تبیین کرد آیات می‌شود مبیین در درجه اولی^۱ همین آیات مبیین احکام و حکم را برای ما تبیین می‌کند می‌شود مبیین پس اگر در همین سوره «نور» آیه هجده فرمود: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ﴾ بعد در آیه ۳۴ و همچنین در آیه ۴۶ فرمود: ﴿آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ﴾ برای اینکه خداوند آیات را تبیین کرد (يك) این آیات شده مبیین و شفاف (دو) این آیات مبیین احکام و حکم را برای ما تبیین می‌کند می‌شود مبیین (سه) رابطه بین درجه دو و درجه سه را می‌توان در صدر همین سوره و از صدر همین سوره مشاهده کرد برای اینکه در صدر این سوره فرمود: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ این آیات که ذاتاً بَیِّن نیستند اگر ذاتاً بَیِّن بودند که مبیین نمی‌خواستند خدای سبحان ذاتاً مبیین است (يك) وقتی مبیین بود آیات می‌شود مبیین (دو) وقتی مبیین شد این آیاتی که مبیین است و بَیِّن و شفاف است احکام و معارف را برای جامعه

بشری تبیین می‌کند می‌شود مبین (این سه مرحله) خب. پس مبین بالاصل ذات اقدس الهی است آیات می‌شود مبین بعد مبین است برای ما لذا در صدر این سوره از آیات به بیّنات یاد کرد بعد فرمود

بیان اوصاف مؤمنین و منافقین و ضعیف‌الایمان در قرآن

در برابر آیات مردم دو دسته‌اند يك عدّه اصلِ ایمان را دارند (يك) کمال ایمان را هم دارند (دو) تمام ایمان را هم دارند (سه) یعنی آن عناصر اصلی ایمان را که فارق بین ایمان و کفر است دارا هستند (يك) اجزایی که ارکان نیست اگر کم و زیاد بشود کفر نمی‌آورد ولی نقص می‌آورد اینها را هم دارا هستند (دو) میوه‌های این شجره طیبه ایمان را هم دارند (این سه) اینها مؤمنین کامل‌اند ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ اینها کسانی‌اند که اصول دین را دارند (يك) فروع واجب را دارند (دو) مستحبّات و سنن را هم دارند (این سه).

در قبال این برخیها هستند که آن عناصر اصلی ایمان را ندارند لذا کافرند اگر به حسب ظاهر اظهار ایمان بکنند می‌شوند منافق که فعلاً آیات با این گروه کار دارند برخیها هستند که آن عناصر اصلی ایمان را دارند یعنی اصول دین را پذیرفتند لکن در فروع دین مشکلی دارند بعضی از واجبها را انجام نمی‌دهند بعضی از محرّمات را مرتکب می‌شوند اینها دینشان ناقص است برای اینکه فقط اصول را دارند فروع را ندارند برخیها هستند که نه اصول را دارند فروع را هم دارند ولی آن مستحبّات و آن سنن را ترك می‌کنند قرآن فعلاً با آنها کاری ندارد فقط با این گروه که یا منافق‌اند یا ضعیف‌الایمان با اینها کار دارد اینکه فرمود اینها مؤمن نیستند نسبت به منافق نفی حقیقت است مثل «لا صلاة الاّ بطهور»^۱ نسبت به ضعیف‌الایمان شبیه «لا صلاة الاّ بفاتحة الكتاب»^۲ است اما قسم سومش

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳ و ۵۸.

۲. الخلاف (شیخ طوسی)، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲.

که از قبیل «لا صلاة لجار المسجد الا في مسجده»^۳ اینجا نمونه‌ای ندارد برای اینکه فعلاً قرآن با کسانی که اصول را معتقدند فروع را انجام می‌دهند ولی مستحبات و اینها را انجام نمی‌دهند با آنها کاری ندارد بنابراین این دو گروه مشمول ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ هستند اینها که یا منافق‌اند یا ضعیف‌الایمان.

گروههای سه گانه مخالف با حکومت نبوی در مدینه

در سوره مبارکه «احزاب» به این دو گروه اشاره فرمود؛ آیه شصت سوره «احزاب» این است ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ﴾ در مدینه سه گروه بودند که با نظام مشکل داشتند يك عدّه منافق بودند يك عدّه ضعیف‌الایمان بودند يك عدّه کارشان نشر اراجیف بود این اراجیف که جمع است از «رَجْفَه» سامان پذیرفت رجفه یعنی لرزه خبر اگر مطابق با واقع باشد ثابت است لرزه‌ای در او نیست ولی وقتی مطابق با واقع نبود تکیه‌گاهی ندارد لرزان است شناور است این اخباری که تکیه‌گاهی ندارد مطابق واقع نیست اینها را می‌گویند اراجیف نه اراجیف یعنی حرفهای مبتذل نه گاهی ممکن است خیلی حرف دقیق هم باشد ولی ساخته يك عدّه دانشمندان منحرف است که ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ یا امثال ذلك. در مدینه کسانی که مخالف با نظام بودند این سه گروه بود فرمود این سه گروه باید دست بردارند وگرنه ذات اقدس الهی [سخت تنبیهشان می‌کند] بالأخره صبر حسابی هم دارد ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ﴾ (يك) ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ آنها مؤمن هستند یعنی کافر نیستند اما ضعیف‌الایمان‌اند ﴿وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾ این مرجفون حالا یا در اثر نفاق است یا در اثر ضعف ایمان است درصدد نشر اراجیف‌اند این خبرهای بی‌پایه همان طوری که خودش شناور است جامعه را هم لرزان می‌کند فرمود اینها باید دست بردارند در این قسمت هم فرمود: ﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ هر سه گروه را

۳. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۹۲.

می تواند شامل باشد این يك اصل جامع است در برابرش کسانی هستند که همین سوره «نور» آیه ۵۱ عهده دار آنهاست که به خواست خدا به آن هم می رسیم ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی مؤمنین کامل و حقیقی حرفهایشان چیست

ویژگی افراد ضعیف الایمان در مقابل حکم خدا و رسول

اما این گروه که در اثر نفاق یا در اثر ضعف ایمان حرف می زنند ولی عمل نمی کنند حکمشان چیست؟ این قوی که فرمود یعنی آیه ۴۷ فرمود: ﴿وَيَقُولُونَ﴾ می گویند، یعنی حرف می زنند این همان است که در بحث دیروز آیه ﴿يَقُولُونَ بِالسِّتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۴ خوانده شد اما در آیه ۵۱ که فرمود: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ بعد دارد ﴿أَنْ يَقُولُوا﴾ نه یعنی حرفشان این است منطقشان این است اگر گفتند قول مؤمن این است یعنی منطقش این است حالا چه بگویند چه نگویند اما وقتی گفتند قول منافق این است یعنی حرفش این است باطنش غیر از این است ولی ظاهرش این است این «يقولوا» «قالوا» «قلنا» اینها به يك معنا نیست خب. پس منافقون و ضعیف الایمان و امثال ذلك اینها کسانی اند که ﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ ما توحید را قبول داریم قرآن را هم قبول داریم ﴿وَبِالرَّسُولِ﴾ سنن او را هم قبول داریم هم فرض الله هم فرض النبی همه را قبول داریم و هم به حکم خدا گردن می نهیم هم به حکم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اما رو برمی گردانند این معلوم می شود حرف می زنند دیگر ﴿يَقُولُونَ بِالسِّتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۵ لذا اعراض می کنند ﴿وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ این دو گروه مؤمن نیستند حالا یا در اثر نفاق یا در اثر ضعف ایمان گرچه استعمال لفظ در اکثر از معنا هیچ محذوری ندارد ولی این در آن معنای جامع به کار رفت یعنی ایمان اعم از اصل ایمان یا کمال ایمان برای اینها نیست. نشان این ضعف ایمان یا فقدان ایمان این است که

۴. سوره فتح، آیه ۱۱.

۵. سوره فتح، آیه ۱۱.

اگر حادثه‌ای پیش بیاید گروهی از اینها به محکمه دعوت بشوند اینها حاضرند به محکمه یهودیها مراجعه کنند اما حاضر نیستند به محکمه اسلام مراجعه کنند چون در محکمه یهود رشا و ارتشا رسمیت دارد اینجا رسمیت ندارد ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ که در بحث دیروز اشاره شد که چرا ضمیر مفرد است ﴿لِيَحْكُمَ﴾ است «لیحکما» نیست برای اینکه حکم الرسول همان حکم الله است رسول ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾ است حکم جدیدی که ندارد ﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ که در سوره «نساء» گذشت یعنی تو ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ حکم می‌کنی نه «بما رأیت» خب ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ اینها دیگر به محکمه الهی نمی‌آیند اینها به حکم قضا تن در نمی‌دهند نه حکم حکومتی نه حکم قضایی هیچ کدام را حاضر نیستند تن در بدهند اما اگر بفهمند که به سود اینهاست فوراً می‌آیند ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ اگر در محاصره‌ای در پرونده‌ای به سود اینها حکم داده می‌شود می‌آیند اگر چون حق با اینها نیست حق با طرف دیگر است با محاصم اینهاست به سود اینها حکم داده نمی‌شود نمی‌آیند معلوم می‌شود اینها هوا محورند دیگر «بجومون حوم نفسه»،^۶ ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ اما ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾

ظلم، علت روی گردانی منافقین و ضعیف الایمان از محکمه الهی

ممکن است در جمع اینها يك افراد ضعیف‌الایمانی باشد که سرپیچی نکنند و ضعف ایمانشان در مسائل دیگر باشد لذا فرمود: ﴿إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ نه «إذا هم معرضون» اینجا هم فرمود: ﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ یعنی نسبت به همین فریقی که اگر حق به سود اینها نبود رو برمی‌گردانند اگر حق به سود اینها بود سریعاً با اذعان و انقیاد وارد محکمه قضا می‌شوند و وارد حوزه حکومتی می‌شوند این سرش چیست این یا با سبر و تقسیم باید حل بشود یا به

۶. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۷. ر.ک: معانی الأخبار، ص ۱۰۴.

صورت قیاس استثنایی باید حل بشود این برای چیست؟ آیا اینها درباره دین شك دارند یعنی درباره قرآن - معاذ الله - شك دارند آیا اینها درباره نبوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شك دارند آیا اینها درباره علم و عصمت پیغمبر شك دارند آیا اینها درباره درایت پیغمبر شك دارند چه شكی دارند منشأش چیست بالأخره؟ هیچ راهی برای این امور نیست برای اینها بین الرشد شد که دین حق است پیغمبر حق است و اینها عالماً عامداً منحرفاند لذا اینها ظالم اند سخن از مرض نیست اگر آن مرض عمدی باشد که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ این دیگر همان ظلم است این ﴿بَلْ﴾ اعراض می کند یعنی در قلبشان مرض نیست در قلبشان ریب نیست در قلبشان خوف نیست برای همه روشن است که این پیغمبر است این قرآن هم کلام خداست هیچ شكی ریبی هراسی در آن نیست این کلمه «حیف» در قرآن کریم همین يك مورد به کار رفت اینها ترس ندارند برای اینکه عدل مَثَل است وجود مبارك حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) عالماً عامداً در مقابل دین می ایستند اگر این مرض همان نفاق بود دیگر جا برای ﴿بَلْ﴾ که اضرایه است نبود که بگوییم آن نیست بلکه اینها ظالم اند خب این مرض، مرض نفاق است و عین ظلم است دیگر این ریب همان نفاق است و عین ظلم است دیگر این هراس از دین همان نفاق است و عین ظلم است دیگر بنابراین باید طرزی معنا بشود که حالا یا به صورت قیاس استثنایی یا به صورت سبر و تقسیم این ظلم در قبال آنها قرار بگیرد که آنها عامل توجیه کننده باشد که به آنها بهانه بدهد بعد فرمود بهانه ای در کار نیست همه اینها عالماً عامداً بیراهه می روند.

جدایی قلمرو عقل نظری از عقل عملی علت گناه عالمانه

در بحثهای قبل هم داشتیم که چگونه می شود عالمی عمداً گناه می کند سرش هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید این است که دستگاهی که مربوط به اندیشه است کاملاً مرزش از دستگاه انگیزه جداست اینکه گفته

می‌شود کاملاً مرزها جد است معنایش این نیست که فاصله مکانی دور دارند هر دو مجرّدند و خیلی هم نزدیک هم‌اند ولی در آن تحلیل دقیق عقلی از هم فاصله دارند از باب تشبیه معقول به محسوس از باب تشبیه مجرّد به مادی اگر این رگهای مویی قلب کسی که چندین رگ هست هر کدام يك مأموریت و مسئولیتی دارند کنار هم قرار دارند یکی از آن رگهای مویی ظریف دقیق گرفته باشد و قلب این بیمار آسیب ببیند آن متخصص قلب فقط همان رگ بسته را درمان می‌کند و باز می‌گوید این رگ کاری به رگهای دیگر ندارد اصلاً ارتباطی به رگهای دیگر ندارد اینکه او می‌گوید اصلاً ارتباطی ندارند با اینکه صدها کار مشترك دارند در جوار هم‌اند دیوارهای اینها به هم وصل است اما این چون دقیق است و همین بسته است باید همین را باز کند. در جریان عقل عملی که عهده‌دار عزم و اراده و اخلاص و نیت و بالأخره کوشش است انگیزه حوزه‌اش کلاً در اختیار اوست عقل نظری که مسئله تصوّر و تصدیق و قطع و ظنّ و اینهاست اندیشه کلاً در قلمرو عقل نظری است اینها در حوزه باطن در درون، مثل چشم و گوش و دست و پا هستند در بیرون

گروههای چهارگانه انسانها از نظر درون و بیرون

قبلاً داشتیم که افراد از لحاظ بیرونی چهار گروه‌اند بعضیها هم چشم و گوششان سالم است هم دست و پای اینها، اینها هم مار و عقرب را خوب می‌بینند هم وقتی احساس خطر کردند خوب فرار می‌کنند و نجات پیدا می‌کنند. گروه دوم کسانی‌اند که مجاری ادراکی اینها خیلی قوی است چشمشان سالم، گوششان سالم خوب می‌شنوند خوب می‌بینند ولی دست و پای اینها را عمداً بسته‌اند اینکه مار و عقرب را می‌بیند بعد نمی‌تواند فرار کند خب مسموم می‌شود نمی‌شود به او اعتراض کرد مگر ندیدی مگر چشم فرار می‌کند مگر گوش فرار می‌کند آنکه فرار می‌کند بسته است این گروه دوم است.

گروه سوم کسانی‌اند که دست و پای دونده قوی و نیرومند دارند لکن چشم و گوششان کُر و کور است اینها مسموم می‌شوند مار و عقرب اینها را می‌زند نمی‌شود به اینها اعتراض کرد که مگر پا نداشتی بدوی بله پا دارد ولی ندید بالأخره نمی‌بیند نه صدا را می‌شنود نه عقرب را می‌بیند.

گروه چهارم کسانی‌اند که اینها معلول مطلق‌اند هم دست و پای اینها فلج است هم چشم و گوششان کُر و کور است این از نظر بیرون، از نظر درون هم افراد چهار گروه‌اند بعضی عالم عاقل‌اند عالم عادل‌اند یعنی هم خوب می‌فهمند هم باتقوایند هم می‌فهمند چه چیزی گناه است و حرام است هم قدرت تصمیم‌گیری دارند که آلوده نشوند برخیا چون جهاد نفس نکردند نفس اماره نفس مسوّل از درون، ابلیس از بیرون این عقل عملی که مسئولیت عزم و اراده و انگیزه به عهده اوست را به زنجیر کشیده چون این را به زنجیر کشیده این در عین حال که ممکن است آیه ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۸ را خوب تفسیر بکند سخنرانی بکند اما همین که از منبر پایین آمده ناهرمی را هم نگاه می‌کند نمی‌شود به او اعتراض کرد مگر تو نمی‌دانی آیه را نخواندی؟! آیه و خواندن آیه و تفسیر آیه که چشم را نمی‌بندد آنکه چشم را می‌بندد عقل عملی است و این عقل عملی‌اش زنجیری است.

اشاره به گروه‌های چهار گانه مردم در قرآن و سخنان علی(ع)

این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِرَ تَحْتَ هَوَى امِيرٍ»^۹ همین است دیگر این عقلشان این عقلی که باید اراده کند تصمیم بگیرد و این فرمان را درباره چشم بدهد که «غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ»^{۱۰} این زنجیری است

۸. سوره نور، آیه ۳۰.

۹. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۱۰. الکافی، ج ۴، ص ۸۷.

رشوه همین طور است ارتشا همین طور است ربا همین طور است هر معصیتی که انسان انجام می دهد نباید به این آقا گفت تو مگر نمی دانستی چون علم کاری به عمل ندارد آن دستگاه عمل جداست.

گروه دیگر کسانی اند که دستگاه عملی شان خیلی قوی است اما نمی دانند چه کار بکنند برخیها از اساتید ما (رضوان الله علیهم) نقل می کردند که عده ای از این مقدّسین وقتی ماه مبارک رمضان می شد يك دوره زاد/المعاد ختم می دادند خب زاد/المعادى که قبل از مفاتیح مرحوم محدّث قمی (رضوان الله علیه) بود این اعمال دوازده ماهه است اینکه تنها برای ماه مبارک رمضان نیست این خیال می کرد هر چه عربی است و دعاست برای ماه مبارک رمضان است این خیال می کرد همان طوری که قرآن را باید ختم داد مثلاً ماه مبارک رمضان فضیلت دارد يك دوره زاد/المعاد را هم باید ختم داد این پُرکار است اما نمی داند چه بخواند چه کار بکند آن اعمال یازده ماه دیگر را هم در ماه مبارک رمضان انجام می دهد.

گروه چهارم کسانی اند که جاهل متّهتک اند نه می فهمند چه کار باید کرد نه بر فرض که بفهمند، توان آن را دارند. در قرآن کریم به همه این اقوام و گروههای چهارگانه در مقطعهای گوناگون اشاره کرد فرمود اینها کسانی اند که مشکل علمی ندارند نه مرض دارند به نام شك نه در دین شك دارند نه در حقانیت پیغمبر شك دارند نه در نیروی اجرایی پیغمبر شك دارند نه در نزاهت پیغمبر از سهو و نسیان و عصیان و جهل و جهالت تردید دارند اینها عالماً عامداً بیراهه می روند ﴿بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

کیفیت تحقق ظلم به بعد حیوانی و ملکوتی خویش

در بحثهای قبل هم داشتیم که ظلم در جریان نفس يك تبیین جدیدی می طلبد و آن این است که ظالم از محدوده خودش تعدی می کند وارد حریم دیگری می شود انسان می تواند به دین ظلم بکند معنا دارد به دیگری ظلم بکند

معنا دارد به جامعه ظلم بکند معنا دارد برای اینکه انسان حریمی دارد دین جامعه دیگری حریم خاص دارند اما انسان به خودش ظلم می‌کند یعنی چه؟ حریم ظالم کدام است حریم مظلوم کدام است فرمود: ﴿وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^{۱۱} ما ظلم نکردیم اینها به خودشان ظلم کردند.

در بحثهای قبل شواهدی داشتیم که این ظلم به نفس را توجیه می‌کند شما می‌بینید این کارتن خوابهای معتاد را خیلی از این جوانها می‌بینند این طور نیست که خطر اعتیاد را نفهمند این خطر را لمس می‌کنند اما باز به دنبال اعتیادند نمی‌شود به اینها گفت مگر شما کارتن خواب را ندیدی بله این دیده بیش از ما هم اطلاع دارد ولی آنکه باید تصمیم بگیرد یعنی عقل عملی در اثر گناههای متراکم زنگ‌زده است خب از شمشیر زنگ‌زده کاری ساخته نیست هر کسی را شما به این نشان بدهید این بر علمش افزوده می‌شود ولی بر عملش افزوده نخواهد شد برای اینکه آن نیروی عمّال بسته است اینجا هم وقتی که می‌خواهند ظلم بکنند به چه ظلم می‌کنند خدای سبحان فرمود من دو شیء به شما دادم یکی را موقتاً تملیکتان کردم یکی را به عنوان چراغ در درون شما روشن نگه داشتم این برای من است شما امین من هستید خلیفه من هستید این را من به شما ندادم که ملک شما باشد آنکه به شما دادم به حسب ظاهر تملیکتان کردم که شما بگویید ﴿لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي﴾^{۱۲} و مانند آن همین حیات گیاهی و حیات حیوانی است حیات گیاهی این است که تغذیه کنید رشد کنید بالنده بشوید خرم بشوید بخرامید مثل يك نهال، حیات حیوانی در این است که مقامی داشته باشید جایی داشته باشید مطالبی طلب بکنید همین! اما آن خود انسانی که ملکوت شماست آن را به عنوان چراغ ﴿فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^{۱۳} من در درون شما افروخته کردم انبیا را فرستادم که او را همیشه روشن نگه بدارند آن برای من است برای شما نیست شما اگر گناه کردید به او ستم کردید

۱۱. سورة آل عمران، آیه ۱۱۷.

۱۲. سورة مائدة، آیه ۲۵.

۱۳. سورة شمس، آیه ۸.

این گناه به سود خود حیوانی است و علیه خود انسانی این دو آیه‌ای که یکی در سوره مبارکه «حشر» است یکی در «آل عمران» جمعش هم همین خواهد بود.

در سوره «حشر» دارد که ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^{۱۴} اینها خدا را فراموش کردند خدا هم اینها را از یاد خودشان برد اینها به فکر خودشان نیستند. در آیه دیگر فرمود اینها وقتی مسئله جبهه و جنگ و امثال ذلك می‌شود فقط به فکر خودشان اند ﴿أَهَمَّتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾^{۱۵} خب این کدام نفس است که این اشخاص تبهکار برابر آن آیه فقط به فکر خودشان اند برابر آیه سوره «حشر» خودشان را فراموش کردند آن خودی که اینها به فکر او هستند همان خود حیوانی است آن خود منسی می‌شود مظلوم این خود مذکور می‌شود ظالم لذا فرمود اینها ﴿كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^{۱۶} به آن بیچاره ستم کردند به آن خود انسانی آنکه ملکوت ماست آنکه خلیفه الله است آنکه سراج منیر است آنکه ﴿فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ است آنکه امانت الهی است به او آسیب رسانده.

پرسش...

پاسخ: خب بله چون خود انسانی هم خودش را حفظ می‌کند خود حیوانی را هم حفظ می‌کند اینکه باید تصمیم بگیرد که به خود گیاهی اش آسیب نرساند به خود حیوانی اش آسیب نرساند حق خود انسانی را هم حفظ بکند این فرمانروای کل قوا همان خود انسانی است این می‌شود منسی یا این می‌شود مظلوم وقتی این مظلوم شد کسی نیست که دست این جوان معتاد را بگیرد این درست است به خود گیاهی خودش هم آسیب می‌رساند این دیگر بالنده نیست به خود حیوانی اش هم آسیب می‌رساند دیگر اهل عاطفه و امثال ذلك نیست اما آنکه غمی گذارد این سه ستم را بکند همان خود انسانی است که منسی اوست و مظلوم او.

۱۴. سوره حشر، آیه ۱۹.

۱۵. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۱۶. سوره بقره، آیه ۵۷.

بیان محدوده پذیرش توبه و مهلت خداوند

پرسش: تفکیک اینها خیلی مشکل است حضرت حر هم جلوی امام حسین (علیه السلام) را گرفت هم پشت سرش نماز خواند.

پاسخ: بله، سرّش این است که اوایل، انسان يك مرحله جلو می‌رود و بین ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾^{۱۷} است این ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ بین نفی و اثبات است و این چراغ وقتی فرمان داد که شما برگرد توبه کن اگر برگشت و توبه کرد می‌شود حُر (سلام الله علیه) و گرنه می‌شود تبه‌کاران دیگر. بنابراین این همیشه هست ذات اقدس الهی درست است ﴿سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^{۱۸} است اما صبر را از سنّت الهی باید آموخت خدا مهلت می‌دهد، مهلت می‌دهد، مهلت می‌دهد این صفحه نامه را در اختیار خود ما قرار می‌دهد آن سطر آخر هم اگر ماند باز خدا امضا نمی‌کند بلکه - ان شاء الله - انسان برگردد اگر تا آخرین سطر را انسان سیاه کرد آن گاه خدا مُهر می‌کند می‌شود ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^{۱۹} خب نامه را چه وقت مُهر می‌کنند نامه وقتی که همه حرفها نوشته شده دیگر اگر صحنه قلب مقداری شفاف و روشن باشد راه برای توبه باز باشد که خدا مُهر نمی‌کند «أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ»^{۲۰} این مضمون در بیانات نورانی امام سجّاد (سلام الله علیه) در صحیفه هست خدایا تو در توبه را برای همیشه باز کردی کسی نمی‌داند چه وقت می‌میرد که آنامای قبل الموت اگر توبه بکند و مسلمان بشود

۱۷. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۰۲.

۱۹. سوره بقره، آیه ۷.

۲۰. الصحیفه السجّادیه، دعای ۴۵.

«الإسلام يَجِبُ ما قبله»^{۲۱} يك «لا اله الا الله» می گوید می میرد همین بت پرست يك «لا اله الا الله» و شهادت به وجود مبارك حضرت می دهد و می میرد و مستقیماً وارد بهشت می شود انسان که نمی داند چه وقت می میرد.

پرسش...

پاسخ: نه «الاسلام يَجِبُ ما قبله» آنچه را که اسلام آورد نه آنچه را که قبل از اسلام بود اگر کسی نسیه گرفته مال مردم خورده يك بيع اقساطی گرفته فرشی را اقساطی خریده و کافر بود حالا مسلمان شد این قانون جبّ که او را تقویم نمی کند نمازهایی که نخوانده روزههایی که نگرفته حجّ و عمره‌ای که نرفته آنچه را اسلام آورده اگر این شخص، مسلمان بشود و هیچ کدام از اینها را قبلاً انجام نداده باشد این مستقیماً وارد بهشت می شود اما کسی که اقساطی چیز خریده مال مردم نزد اوست مدیون است این را که اسلام نیاورده یعنی اسلام مصطلح نیاورده.

دستور العمل جامع قرآنی برای فلاح اهل ایمان

خب پس ظلم همه موارد را شامل می شود اینها ظلم به دین کردند ظلم به جامعه کردند و ظلم به خودشان کردند. در برابر این گروه، مردان الهی اند آنها چه کسانی اند که در همین سوره مبارکه «نور» بحث گذشت که ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^{۲۲} ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی منطق اهل ایمان نه حرف اینها آنجا که [در آیه ۴۷] فرمود: ﴿يَقُولُونَ﴾ برای منافقین یا ضعیف‌الایمان یعنی حرف می زنند ﴿يَقُولُونَ بِاللَّسْتَنِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾^{۲۳} اما اینجا که می فرماید: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ یعنی منطق اینها این است سنت و سیره و روش اینها این است ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا﴾ قولشان این است

۲۱. الخلاف (شیخ طوسی)، ج ۵، ص ۴۶۹.

۲۲. سوره نور، آیه ۳۷.

۲۳. سوره فتح، آیه ۱۱.

که ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ و می گویند و می ایستند ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ این ضمیر فصل «هُم» با الف و لام نشانه کمال فلاح است فلاح در همین است بعد يك اصل کلی را هم ذکر می کنند که بعضیها سؤال کردند کوتاه ترین آیه ای که می توان او را حفظ کرد و دستوری باشد برای عمل - نه دستور العمل که یکی فارسی یکی عربی يك الف و لام وسط دستور عمل - که دستور عمل باشد کار باشد ما با آن عمل بکنیم چیست؟ زنجشیری نقل می کند که این آیه را به او گفتند این يك جمله را ملاحظه بفرمایید عناصر چهارگانه را داراست ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ﴾ مربوط به فرض الله ﴿وَرَسُولَهُ﴾ سنن النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) ﴿وَيَخْشَى اللَّهَ﴾ نسبت به ما مضی' ﴿وَيَتَّقُهُ﴾ نسبت به ما یأتی ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ این يك سطر است و همه عقاید و اخلاق و فروع و اصول و همه اینها را داراست و کفی' بذلك اعجازاً ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ﴾ «فی فرائضه» ﴿وَرَسُولَهُ﴾ «فی سننه» ﴿وَيَخْشَى اللَّهَ﴾ «فی ما مضی' من ذنوبه» ﴿وَيَتَّقُهُ﴾ «فیما یأتی من الامور» ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ اینها حصر است دیگر فرمود ما احکام را گفتیم مردم هم دو قسم است ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^{۲۴}

دستور العمل های دینی در حوزه تعلیم

اما بحثهایی که مربوط به علوم دینی بود مستحضرید که علم دینی غیر از عمل دینی است به عنوان نمونه چهار کار را می شود ذکر کرد که اینها جزء اعمال دینی اند عمل دینی اند نه علم دینی یعنی اگر دانشگاهها بخواهد اسلامی بشود آموزش و پرورش بخواهد اسلامی بشود این چهار کار مشکل را حل نمی کند این چهار کار، عمل دینی است آموزش و پرورش را دانشگاه را وقتی می شود اسلامی کرد که دانش بشود اسلامی، علم بشود دینی نه عمل دینی داشته باشیم عمل دینی وظیفه همه ماست. امر اول از امور چهارگانه این است که دین ما را به فراگیری علم

۲۴. سورة انسان، آیه ۳.

دعوت کرده است برای عالم درجاتی قائل شد و ما هم موظفیم در نوشتارمان، گفتارمان جامعه را به فراگیری علم دعوت بکنیم این کار، عملی است دینی حالا یا واجب یا مستحب.

مطلب دوم اینکه تعلیمی که اساتید حوزه و دانشگاه دارد باید با وضو بیایند به قصد قربت تدریس بکنند خودشان را نخواهند نشان بدهند در خلال نقد حرف دیگران ادب را رعایت کنند و اشکال پذیر باشند و امثال ذلك اینها روشهای دینی و عملهای دینی است که در حوزه تعلیم معلمان مطرح است.

سوم اینکه طلبه‌ها و دانشجویهای حوزه و دانشگاه که درس می‌خوانند باید قربه الی الله باشد با وضو سر کلاس باشند حرمت یکدیگر را داشته باشند حرمت علم را داشته باشند حرمت استاد را داشته باشند اینها عمل دینی است.

چهارم اینکه نتیجه و کاربرد این علوم هم باید در راه صحیح باشد کار باطل نکنند یعنی از این انرژی هسته‌ای مثل ایران تلاش و کوشش بکنند که بهره صلح‌آمیز ببرند نه مثل بیگانه که بهره‌های سوء بردند از علم بهره صحیح ببرند نه بهره فاسد این عملی است دینی

لزوم تفکیک محدوده مسائل دینی با عمل دینی

این گونه از امور و امثال این امور که عملی است دینی در عین حال که واجب است و کمال است و منزّه است و قداست دارد کلاً از حریم بحث علم دینی بیرون است علم دینی یعنی علم دینی دانش خود دانش، دینی باشد مسئله باید مسئله دینی باشد الآن ما می‌گوییم خدا چنین کرد این مسئله، دینی است این علم، علم دینی است اگر با فلسفه الهی ثابت شد که ما هیچ چیزی به نام طبیعت نداریم علوم طبیعی هم فسون است و فسانه هر چه داریم خلقت است و خلقت‌شناسی این دو علم است يك وقت است که انسان زمین را بررسی می‌کند از آن جهت که

زمین حادث است مبدأ قدیم می‌خواهد یا امکان ماهوی دارد واجب می‌خواهد یا امکان فقری دارد غنی بالذات می‌خواهد اینها بحث فلسفه و کلام است که در حوزه‌ها و در دانشگاهها جداگانه مطرح است يك وقت درباره پیدایش و پرورش زمین بحث می‌کنیم که قطر زمین چقدر است طول زمین چقدر است مساحت زمین چقدر است درون زمین چه خبر است بیرون زمین چه خبر است معادنش کجاست غیر معادن کجاست بحارش کجاست غیر بحارش کجاست کیفیت بهره‌برداری از معادنش چگونه است اینها علمی است که در دانشگاهها مطرح است اینها به خلقت‌شناسی برمی‌گردند خلقت‌شناسی مسئله‌اش دینی است یعنی موضوعش محمولش ربطش همه درباره کار خداست خدا زمین را این‌چنین خلق کرد فاصله بین اجزا را این‌چنین خلق کرد معادن را این‌چنین می‌پروراند این‌چنین نیست که خودبه‌خود «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندرین»^۱ خودبه‌خود چیزی بشود گاز خودبه‌خود خودبه‌خود چیزی بشود نفت این سالها وقت می‌خواهد راه علمی هم دارد مسئله یعنی موضوع مسئله محمول مسئله ربط مسئله هر سه کار خداست خلقت‌شناسی فرض ندارد که دینی نباشد اگر این‌چنین شد همان طوری که خود حوزه بدون اینکه به آنها بگویند کلاس دختر و پسر از هم جداست از هم جدایند نمازش را اول وقت می‌خواند با وضو به درس می‌آید دانشگاه هم این‌چنین خواهد بود زیرا خلقت‌شناسی فرض ندارد که دینی نباشد پس اعمال دینی را باید کاملاً از مرز علم دینی جدا کرد (يك) در کمال صلابت طبیعت را و علوم طبیعی را فسون و فسانه دانست (دو) خلقت را به جای طبیعت گذاشت (سه) مسئله را مسئله بررسی فعل خدا دانست (چهار) تا مجموعه این مسائل بشود علم دینی (پنج).

«و الحمد لله رب العالمین»